

درس چهارصد و دوازدهم: صوت ۴۳۴

کلام مرحوم آخوند در بقاء یا عدم بقاء تنجّز تکلیف در

ملاقات بعض اطراف شبهه محصوره (3)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض شد مرحوم آخوند نسبت به بقاء تنجّز بیانی دارند که تقریباً می‌شود گفت که شبیه همان کیفیت بیانی است که ما قبلاً نسبت به احتیاط و به بقاء تنجّز مطرح کرده بودیم. ایشان می‌فرمایند که مسئله در باب علم اجمالی و وصول به حد اضطرار، برگشت به دوران بین تکلیف محدود و تکلیف مطلق ندارد؛ در تکلیف محدود، متیقن، بقاء تکلیف است تا طرّو اضطرار چون بحث راجع به طرّو اضطرار بعد از تحقق علم اجمالی است در واقع می‌شود بگوییم: در صورتی که تکلیف از باب دوران بین محدودیت و اطلاق باشد برگشتش به تیقن تکلیف تا حد اضطرار و شک در تکلیف بعد از طرّو اضطرار است تا اینکه نسبت به شک در تکلیف، همان قاعده برائت در آنجا جاری بشود زیرا اگر قائل به محدودیت در دوران بشویم معنایش این است که علم اجمالی تا حد اضطرار منجّز یا منجّز است و این تکلیف محدود به این حدّ است محدود به اضطرار بأحد الأطراف است. **إنّما الكلام** بعد از اضطرار به واسطه خروج أحد الطرفين یا أحد الأطراف از دایره علم اجمالی **يَصِيرُ** شبهة بدویة.

تعریف تکلیف متیقن و مشکوک

پس یک تکلیف متیقن داریم که آن تکلیف متیقن عبارت از تا حد اضطرار است و یک تکلیف مشکوک داریم عبارت از حد اضطرار به بعد است. نسبت به تکلیف متیقن حکم علم اجمالی منجّز و نسبت به بعد از طرّو اضطرار دیگر شبهة بدوی می‌شود. ایشان می‌فرماید که مسئله از این باب نیست.

حالا خودشان نسبت به این قضیه توضیح می‌دهند که چرا نسبت به این مسئله به این کیفیت نیست؛ زیرا شکی نیست در اینکه قدرت شرط اصلی و اساسی برای تنجّز تکلیف است و وقتی که تکلیف و علم اجمالی به حد اضطرار می‌رسد دیگر مکلف نسبت به اتیان به تکلیف عاجز است و سلب اختیار و قدرت از او خواهد شد و دیگر ما تکلیف مشکوک در اینجا نداریم و تکلیف متیقن در اینجا نداریم. وقتی که علم اجمالی در اینجا منجّز نسبت به تکلیف است در نفس تحقق تنجّز، عدم اضطرار لحاظ شده است پس دیگر در اینجا دوران بین مشکوک و متیقن نیست، دوران بین محدود و اطلاق دیگر در اینجا نیست بلکه **من أول الأمر** این تکلیف مشروط به قدرت است و با اضطرار سلب قدرت می‌شود! چطور مکلف با وجود اضطرار بخواهد اتیان به تکلیف کند؟! چطور مکلف با وجود اضطرار می‌تواند تناول بکند و کفّ نفس در اینجا بکند؟!

پس از این نقطه نظر نمی‌شود وارد شد؛ از نقطه نظر دوران بین تیقن و شک نمی‌شود وارد شد. چرا؟ به جهت اینکه قدرت که شرط برای تکلیف است این فرع را و این مورد را از بین می‌برد و برمی‌دارد و دیگر تکلیف مطلق باقی نمی‌گذارد تا اینکه تکلیف دایر بین محدود و مطلق باشد و در مورد محدود بگوییم که بقاء

تکلیف است و در مورد مطلق به واسطه طرّو اضطرار، شک در اطلاق می‌کنیم و بعد شبهه شبهه بدوی خواهد شد! نه، مسئله در اینجا به این نحو و به این کیفیت نیست بلکه مسئله ما در اینجا از باب تردد در انطباق تکلیف به أحد الطرفين است که این اشکال را به وجود آورده است.

در مورد اول ممکن است شخصی بگوید که گرچه دوران بین محدود و اطلاق است و بعد از تیقن تکلیف تا حد اضطرار، شک در استمرار تکلیف بعد از اضطرار می‌شود و با وجود شک اضطرار ممکن است شخصی بگوید که شبهه بدوی نیست و مقتضای قاعده در اینجا استصحاب بقاء تکلیف است و ممکن است شخص این حرف را بزند که شبهه بدوی نمی‌شود بلکه شک نسبت به بقاء تکلیف است و مقتضای قاعده در اینجا همان استصحاب است؛ یعنی وقتی ما شک داریم که آیا تکلیف ما محدود یا مطلق است می‌گوییم که تا حد اضطرار متیقن است.

مثل اینکه انسان نسبت به تحقق موضوع در قصر و در حد ترخص شک کند؛ نمی‌داند که آیا این محل وصول به حد ترخص است یا نه؟ مقتضای قاعده چیست؟ می‌گوید: تا اینجا که متیقن است و نماز باید تمام باشد اما از اینجا به بعد تا آن حدی که مقطوع الترخصیه باشد مقتضای قاعده استصحاب اصل تکلیف است نه استصحاب موضوع چون استصحاب موضوع نداریم لذا یا اصل تکلیف را استصحاب می‌کنیم یا استصحاب بقاء البلدية إلى حد الترخص استصحاب موضوعی می‌شود.

مقتضای قاعده در صورت دوران بین تقیید و اطلاق

پس در صورت دوران بین تقیید و اطلاق مقتضای قاعده استصحاب است. ایشان می‌فرماید: ما که قائل به بقاء تنجّز علم اجمالی هستیم از این باب نیست که تا حد اضطرار متیقن التکلیف و متیقن الاجتناب است و از اضطرار به بعد مشکوک الاجتناب می‌شود مقتضای قاعده برائت نیست بلکه استصحاب اصل تکلیف است. ما از این باب نمی‌گوییم. چرا؟ زیرا قدرت شرط برای تکلیف است و وقتی که مکلف نسبت به اضطرار قادر نبود اصلاً استصحاب چیست که شما بخواهید بکنید؟! استصحابی ندارید! تکلیف تا حد اضطرار متیقن است و نسبت به این مسئله ما شک نداریم ولی صحبت در این است که این بقاء تکلیف در صورتی بود که احتمال طرفین در نفس تکلیف موجود باشد و با سلب قدرت مکلف نسبت به طرف مضطرّ إلیه آیا مکلف نسبت به اتیان طرفین قادر است یا عاجز است؟ قادر نیست و وقتی قادر نبود دیگر اصل تکلیف در اینجا از بین می‌رود.

بله، ما قبول داریم که تکلیف تا حد اضطرار متیقن است. چرا تکلیف تا حد اضطرار متیقن است؟! چون مکلف نسبت به هر دو قادر است، به خاطر این متیقن است و اگر از اول شبهه ما شبهه بدوی بود آیا علم اجمالی منجّز می‌شد؟! اگر از اول طرفین شبهه وجود نداشت بلکه طرف واحد بود، با طرف واحد که علم اجمالی

منعقد نمی شود!

پس مرحوم آخوند حضور عینی طرفین خارجی شبهه را در بقاء تکلیف، شرط اساسی می دانند که این دو طرف تکلیف حضور و وجود عینی شان ملحوظ و محرز باشد. این لازم است و چه وقت حضور هر دو شرط اساسی [لازم] است؟ وقتی که مکلف نسبت به اتیان هر دو قادر باشد و با وجود اضطرار مکلف نسبت به یکی از طرفین سلب اختیار از او خواهد شد! پس هر دو طرف از بین می رود یعنی اجتناب از یکی از طرفین منوط به قدرت بر اجتناب از طرف دیگر است؛ اجتناب از آن طرف منوط به قدرت اجتناب بر این طرف است زیرا یکی از دو طرف بدون لحاظ طرف دیگر موجب احراز موضوع علم اجمالی نخواهد شد.

فرض کنید از اول یکی از طرفین باشد آیا علم اجمالی داریم؟ نه، پس در علم اجمالی حضور دو طرف لازم است و اجتناب از این طرف موقوف بر حضور طرف دیگر است اجتناب از این طرف هم موقوف بر حضور آن طرف است. پس تا وقتی که اضطرار طاری نشود حضور طرفین ملحوظ است و با حضور طرفین موضوع علم اجمالی هم هست و علم اجمالی که موضوعش مشخص شد تنجز دارد و تنجز که حاصل شد اجتناب لازم است!

حالا اگر یکی از این دو از تحت قدرت خارج بشوند، آن اشکالی که ما قبلاً کردیم در همین جا می آید؛ شما که می گوید: قدرت! پس چطور وقتی در کفایه فرمودید که وقتی یکی از طرفین علم اجمالی مفقود بشود باز تنجز علم اجمالی باقی می ماند؟! آنجا هم دیگر قدرت ندارد. این جواب نقضی نسبت به آن مورد در آنجا هست.

حالا در اینجا با وجود اضطرار، قدرت بر تکلیف در آنجا از بین می رود و وقتی قدرت بر تکلیف از بین رفت دیگر اصلاً تکلیفی نیست و دیگر اصلاً دورانی معنا ندارد. ایشان می فرماید: تنجز علم اجمالی ما از این باب نیست بلکه از این باب است که ما در باب علم اجمالی، تردد در انطباق داریم و با وجود اضطرار آن تردد در انطباق به حال خود باقی است و از بین نمی رود. چطور؟ شارع وقتی می گوید: **اجتنب عن الخمر یا اجتنب عن النجس** آن خمر واقعی بر کدام یکی از طرفین منطبق است؟ مشخص نیست. یعنی آن خمر واقعی که به واسطه آن خمر واقعی اجتناب از طرفین از باب احتیاط و مقدمه علمیه لازم است، آن خمر واقعی **إِمَّا يُنْطَبِقُ فِي هَذَا الطَّرَفِ وَ إِمَّا يُنْطَبِقُ فِي هَذَا الطَّرَفِ** در هر دو که نیست بلکه در أحدهما هست.

پس شبهه ای که حتی با وجود اضطرار باقی می ماند این است که اضطرار موجب انحلال علم اجمالی به حد متیقن و به مورد مشکوک نخواهد شد چون علم اجمالی وقتی منحل می شود که یک مورد متیقن وجود دارد و بعد مابقی مشکوک می شود. مثلاً در قطیعه غنم، یک غنم غصبی هست و ما علم به وجود غنم غصبی در قطیع غنم داریم ولی نمی دانیم که آن مغضوب واحد است یا متعدد است و در کثرت شک داریم نه در اصل،

در اصل شک نداریم. حالا اگر یک غنم مشخص معین شد که این غصبی است علم اجمالی ما منحل می‌شود، تمام شد. چرا؟ چون برگشتش به تیقن در فرد است و شک نسبت به بقیه شک بدوی است و دیگر علم اجمالی منحل است.

بله یک وقتی ما قطع به غنمین داریم و با وجود تشخیص غنم واحد آن علم اجمالی هنوز به حال خودش باقی است ولی یک وقتی شک در تعدد داریم و واحدش مقطوع است ولی شک در تعدد داریم و آن غنم مغضوب منطبق بر این واحد می‌شود و این واحد مشخص می‌شود اما در **إنائین مترددین بین الخمریة** در اینجا آن انطباق انطباق مردد بین غیر مضطرّ الیه و بین مضطرّ الیه است و چه وقت مکلف از عهده تکلیف برمی‌آید؟ وقتی که از هردو مورد از باب مقدمه علمیه اجتناب کند چون نمی‌داند بر این منطبق است یا بر آن؛ یعنی اگر مشخص بود که اجتناب از خمریت منطبق بر این است خب نسبت به اضطرار دیگر مطلبی نبود چون مضطرّ الیه هست و خارج است حالا که مشخص نیست لعلّ اینکه آن اجتناب از خمر منطبق بر همان طرف اضطرار بشود و ممکن است منطبق بر غیر طرف اضطرار بشود و آیا با وجود اضطرار آن تردد کلی از بین می‌رود و منحل می‌شود؟! نه منحل نمی‌شود پس علم اجمالی هم منحل نشد و تنها موردی که رفع تنجّز علم اجمالی را می‌کند آن موردی است که علم اجمالی ما منحل بشود و در مانحن‌فیه هنوز انحلال حاصل نشد. با وجود اضطرار که علم اجمالی ما منحل نشد و هنوز ما شک داریم؛ هنوز در نفس خودمان شک داریم که آیا اجتناب منطبق بر این است یا منطبق آن است. اگر منطبق بر این بود خب دیگر مسئله نبود چون اضطرار به آن تعلق گرفته و اصلاً از اصل مسئله را متفی کرده است و اگر اجتناب منطبق بر آن هست خب پس انسان از این اجتناب می‌کند.

حالا که نمی‌داند تکلیف منطبق بر کدام است صحبت در این است که چه عاملی می‌تواند ما را از تنجّز علم اجمالی خارج کند و علم اجمالی ما را منحل کند؟! چه عاملی در اینجا می‌تواند باشد؟! اضطرار؟! اضطرار که دیگر نمی‌تواند باشد. اضطرار فقط می‌آید یک طرف را بر انسان مباح می‌کند ولی تکلیف به اجتناب را که از بین نمی‌برد! این شبیه همان مسئله‌ای است که ما عرض کردیم و این را مرحوم آخوند ذکر نمی‌کنند آن یک مطلب دیگری است که ما گفتیم، ولی شبیه است و از باب همان تردید در عنوان خمریت است که آیا عنوان منطبق بر این طرف علم اجمالی است یا منطبق بر آن طرف علم اجمالی است. خب وقتی اضطرار باشد که او از بین نمی‌رود.

مثل مثالی که ایشان می‌زنند البته مثال مرحوم کمپانی است ایشان می‌فرمایند که مثل اینکه شخص مأمور باشد به جلوسِ ساعتی در این مسجد و یا جلوسِ دو ساعت در مسجد دیگر خب ممکن است شخصی در اینجا بگوید که ما نسبت به یک ساعت تیقن داریم که حداقل یک ساعت است منتها آن یک ساعت یا در ضمن یک ساعت در این جلوس هست یا در ضمن دو ساعت در جلوس دیگر هست پس با وجود جلوس یک

ساعت در مسجد دیگر خب حداقل ما یک ساعت را در اینجا اتیان کردیم ولی فایده ندارد. چرا؟! چون آن یک ساعت متردد الانطباق است نه متیقن الانطباق، آن یک ساعت بین این مسجد و بین آن مسجد است. شما اگر در مسجدی که دو ساعت است صد ساعت هم بنشینید باز فایده ندارد چون آن یک ساعت متردد بین دو جلسه است؛ یا در این مسجد یا در مسجد دیگر. پس اگر در آن دو ساعت، بیست ساعت هم بنشینید باز هنوز اتیان به مأمور به نکردید. بله، در یک مورد ممکن است و آن در شک دوران امر بین اقل و اکثر استقلالی باشد آن بحث در آنجا می آید.

اینجا خود مرحوم آخوند هم حرف خوبی می زند و خیلی بیانشان خوب است متنها یک ایرادی که در اینجا وارد می شود چون مرحوم آخوند خود نفس حضور شیئین خارجی و شخص را محقق برای موضوع می دانند، ایراد وارد می شود والا اصل بیان ایشان خوب است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد